روایت

به اضافه این که

الهی درباره تصور مردم آذربایجان و حکومت شاهنشاهی و تبعید مرحوم قاضی طباطبایی به عراق هم روایت جالبی دارد:

چون ما در آذربایجان از حکومت پیشه‌وری، سابقه ذهنی هولناکی داشتیم و می‌ترسیدیم شوروی در ایران نفوذ کند و ریشه دین را براندازد و رژیم شاهنشاهی را حافظ مذهب شیعه می‌دانستیم. به همین دلیل هم وقتی در سال ۱۳۲۶ حکومت پیشه‌وری از بین رفت و شاه به آذربایجان آمد، علما بسیار از او استقبال کردند. در آن زمان استالین در روسیه و در سراسر دنیا قدرت عجیبی داشت و شکست خوردن حکومت دست‌نشانده او در آذربایجان، واقعا حکم یك انقلاب را داشت. در آن زمان حزب توده قدرت عجیبی پیدا کرده و در سراسر کشور فعالیت‌هایش را به‌صورتی منسجم و سازماندهی‌شده گسترش داده بود. از سوی دیگر آمریکا با دامن زدن به جنبش‌های ناسیونالیستی از قبیل پان‌ترکیسم و پان‌عربیسم و... تمامیت ارضی ایران را نشانه گرفته بود و ملت ایران واقعا چاره‌ای جز چسبیدن به حکومت مرکزی نداشت. شاه هم همه اینها را به حساب طرفداری از خودش می‌گذاشت، در حالی که در واقع ترس از حملات شوروی و آمریکا بود که مردم را وادار به طرفداری از رژیم شاه می‌کرد، والا مردم دل‌خوشی از سلطنت پهلوی و ظلم‌های فراوانی که از دوره رضاشاه به ملت شده بود، نداشتند. چاپ ترجمه کتاب مرحوم کاشف‌الغطاء توسط شهید قاضی طباطبایی و علنی شدن نیات واقعی رژیم پهلوی و حکومت‌های دست‌نشانده منطقه، در واقع نقطه عطفی در شروع مبارزات مردم آذربایجان علیه رژیم شاه بود. بعد هم که قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و روشنگری‌های امام پیش آمد و نهضت امام آغاز شد.

الهی همچنین درباره سوابق آزادی‌خواهی و ضد استعماری بودن مردم آذربایجان از تاریخ مشروطه تا نهضت سال ۴۲ امام خمینی(ره) می‌گوید:

منطقه آذربایجان همواره نوعی پیشگامی در نهضت‌ها، از جمله نهضت مشروطه داشته است. شهید قاضی هم در این منطقه از موقعیت و جایگاه برجسته‌ای برخوردار بودند. به همین دلیل وقتی ایشان مخالفت خود را با رژیم شاه آغاز کردند، علمای دیگر آذربایجان و مردم پشت سر ایشان و در کنار هم در خدمت نهضت امام قرار گرفتند. اگر بخواهیم مبارزات ایشان را که نهایتا منجر به تبعیدشان به عراق شد بررسی کنیم، چندین مرحله را دربرمی‌گیرد. مرحله اول از سال ۴۲ هست تا زمانی که هنوز امام در ایران تشریف داشتند و تبعید نشده بودند. در این دوره، مبارزات آذربایجان به رهبری شهید قاضی، دقیقا تابع حرکت قم بود و هر تصمیمی که امام می‌گرفتند، تبریز هماهنگ با آن حرکت می‌کرد.

مرحله دوم زمانی بود که ایشان به ترکیه و سپس عراق تبعید شدند. در دوری امام از ایران و با شروع حرکت‌های تخریبی رژیم علیه روحانیت، شهید قاضی تصمیماتی را براساس شرایط و مقتضیات وقت و به صورت منطقه‌ای اتخاذ می‌کردند، از جمله سخنرانی شدیداللحن ایشان در مسجد شعبان و معرفی رژیم شاه به عنوان رژیمی مفسد و استعماری. این سخنرانی باعث شد ۱۴ آذر ۴۲، ساواك ایشان را به جرم اخلال در نظم و امنیت داخلی دستگیر و در قزل‌قلعه تهران زندانی کند. پس از مدتی رژیم شاه سعی کرد از ایشان تعهد بگیرد که پس از آزادی از تهران خارج نشوند، ولی شهید قاضی حاضر به دادن چنین تعهدی نشدند. من برای ملاقات ایشان به زندان قزل‌قلعه رفتم و ایشان اشاره کردند رژیم می‌خواهد چنین تعهدی را از من بگیرد، اما اینها بیخود کرده‌اند و من به تبریز برمی‌گردم! ایشان به خوبی بر این نکته وقوف داشتند که اگر به تبریز برگردند، در واقع از حکم حکومتی تمرد کرده‌اند و مجددا دستگیر خواهند شد، اما با این کارشان می‌خواستند نشان بدهند زیر بار حرف زور رژیم نخواهند رفت و در واقع به این شکل، به افراد دیگری که قدم به میدان مبارزه گذاشته بودند، این درس را می‌دادند که مقاومت کنند و از رژیم شاه نترسند، چون خانه این رژیم خانه عنکبوت است و با یورشی همه‌جانبه فرو خواهد ریخت. در هر حال ایشان به محض آزادی از زندان به تبریز برگشتند.

شبکه آیت‌ا...های انقلابی

روایت برادرزاده اولین شهید محراب درباره رابطه مرحوم قاضی طباطبایی با دیگر علما و مراجع هم شنیدنی است:

تا پیروزی انقلاب، شهید قاضی پیام‌های خود را از طریق شهید صدوقی به عراق و برای امام می‌فرستادند و پاسخ‌های امام را هم توسط ایشان دریافت می‌کردند. شهید قاضی با شهید دستغیب هم رابطه بسیار نزدیکی داشتند و در سال ۱۳۴۳، در یك زندان با هم بودند. ارتباط ایشان با مرحوم آیت‌ا... طالقانی هم بسیار نزدیك بود. در قم با آیت‌ا... مرعشی نجفی، آیت‌ا... گلپایگانی و آیت‌ا... پسندیده مرتبط بودند؛ به طوری که آیت‌ا... مرعشی نجفی هر وقت اعلامیه‌ای می‌نوشتند که در قم امکان چاپ آن وجود نداشت، آن را به تبریز می‌فرستادند و ما در آنجا چاپ می‌کردیم و به قم می‌فرستادیم. در مشهد هم با مرحوم آیت‌ا... میلانی ارتباط بسیار نزدیکی وجود داشت و من شخصا پیام‌ها و نامه‌های شهید قاضی را برای ایشان می‌بردم.

در سالروز شهادت اولین شهید محراب، سراغ یکی از نزدیکانش رفته‌ایم تا از آیت‌ا... قاضی طباطبایی برایمان بگوید

محور انقلاب در آذربایجان

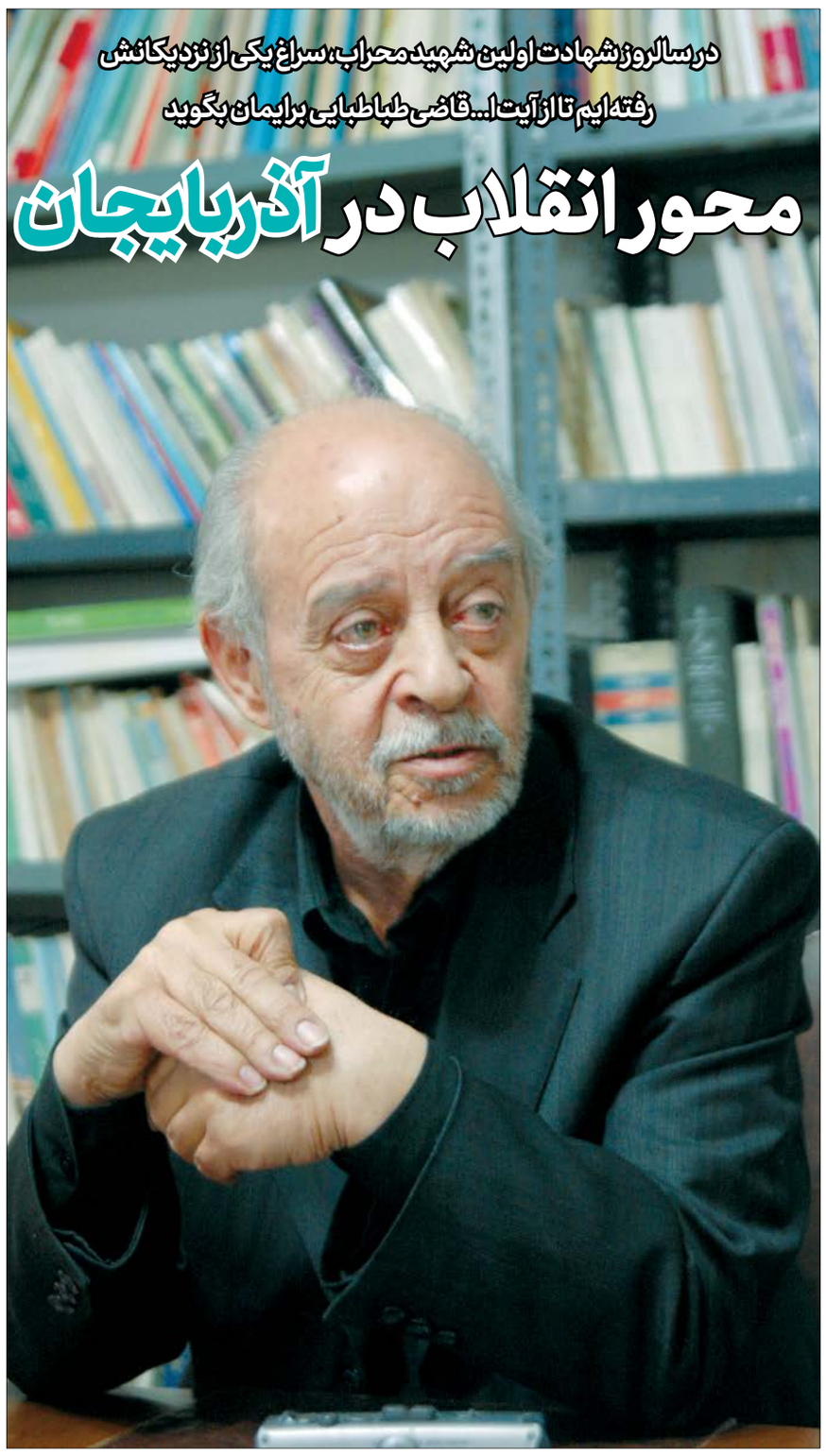

سیدمحمد الهی خواهرزاده شهید قاضی طباطبایی و برادرزاده علامه طباطبایی است

محمدرضا کائینی

فرهنگ و هنر

دهم آبان سالروز شهادت شهید آیت‌ا... سیدمحمدعلی قاضی‌طباطبایی بود. از فعالان انقلابی تبریز که در دهم آبان ۱۳۵۸ ترور شد و به عنوان اولین شهید محراب هم شناخته می‌شود. در این روزها و همزمان با سالروز شهادت امام جمعه فقید تبریز، سراغ خواهرزاده این شهید رفتیم. کسی که از جانب پدری برادرزاده علامه طباطبایی هم محسوب می‌شود. با سیدمحمد الهی به گفت‌وگو نشستیم تا سابقه انقلاب در تبریز را از زبان او بشنویم.

با توجه به این‌که جنابعالی خواهرزاده شهید آیت‌ا... قاضی‌طباطبایی هستید، قطعا خاطرات زیادی از ایشان دارید که در تبیین چهره سیاسی و فرهنگی ایشان بسیار مؤثر خواهد بود، اما پیش از ورود به این بحث، بفرمایید خودتان چگونه وارد فعالیت‌های سیاسی شدید و این امر برایتان چه پیامدهایی داشت؟

بنده فعالیت‌های سیاسی خود را از دوران نهضت ملی شروع کردم و به همین دلیل هم مرا از مدرسه بیرون کردند. آقای هجیری مدیر مدرسه، طرفدار دکتر مصدق بود. معلم من آقای امیرخیری هم - که از فعالان مهم دوره مشروطه بود- طرفدار دکتر مصدق بود.

در کدام مدرسه درس می‌خواندید؟

سیکل اول را در دبیرستان پرورش درس می‌خواندم و به دلیل گرایش مدیر مدرسه و معلمم، من هم وارد نهضت ملی شدم و در فروش اوراق قرضه دولتی و تظاهرات خیابانی به نفع دکتر مصدق شرکت داشتم. چند بار هم حسابی از توده‌ای‌ها کتك خوردم! به هر حال من از همان دوران مدرسه، در سازمان امنیت پرونده داشتم. آن روزها این سازمان هر کسی را که می‌گرفت، تحویل شهربانی می‌داد.

شما را هم گرفتند؟

بله، دوبار. بار اول چند ساعتی بیشتر طول نکشید، ولی بار دوم ده روز بازداشت بودم.

به چه جرمی؟

سازمان عادت نداشت به کسی بگوید جرمش چیست! به من هم نگفتند. من در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که حضرت امام اعتراض کردند و نهضت از همان جا شروع شد، در زندان بودم!

از فعالیت‌هایتان در آن دوران برایمان بگویید. چه کسانی با شما همراهی می‌کردند؟

من همیشه در هیات‌هایی که در مساجد تشکیل می‌شدند، شرکت می‌کردم. یادم هست که صبح روز دوم فروردین ۴۲، آسیدحسن، پسر شهید قاضی آمد و گفت که: قرار است به مناسبت سالگرد شهادت امام صادق(ع)، یك مجلس روضه‌خوانی در مسجد مقبره برگزار شود و آقا دستور داده‌اند که بیا و دیگران هم در اطراف مسجد مراقب باشند! من رفتم و شنیدم که در مدرسه طالبیه درگیری پیش آمده. اکثر کسانی که با من همراهی می‌کردند دانشجو بودند، از جمله مرحوم محمد حنیف‌نژاد، آقای محمدحسن عبد یزدانی، مهندس حبیب یکتا، مهندس عظیمی، دکتر سیدمحمد میلانی. فقط من و آقای عبدیزدانی بازاری بودیم.

به نوع فعالیت‌هایتان هم اشاره‌ای داشته باشید.

ما همیشه با شهید آیت‌ا... قاضی جلسه داشتیم و چون می‌دانستیم که نفوذی‌های ساواك در همه‌جا هستند، به‌شدت احتیاط می‌کردیم. کارمان برگزاری تظاهرات و پخش اعلامیه‌ها بود. یك جلسه هم با افرادی از جبهه ملی، نهضت آزادی، دانشگاهی‌ها و متمولین بازار داشتیم.

از افرادی که در این جلسه شرکت می‌کردند کسی یادتان است؟

بله، مهندس عظیمی، دکتر میلانی، مهندس حبیب یکتا، دکتر گلابی، دکتر منصور اشرفی، دکتر میلانی و دکتر رفیعیان. مدیریت تمام این جلسات هم با شهید آیت‌ا... قاضی بود. درواقع تمام فعالیت‌های مذهبی‌ها، حول محور این شهید بزرگوار شکل می‌گرفتند.

شبکه فعالیت‌هایی که با مدیریت شهید آیت‌ا... قاضی فعال بودند، به چه شکل کار می‌کردند؟

ما کل تبریز را به ۱۴ منطقه تقسیم و برای هر منطقه، مسؤولی را تعیین کرده بودیم. او به‌نوبه خود با تعداد زیادی جوان دوچرخه‌سوار ارتباط داشت و آنها هم با آدم‌های مختلف مرتبط بودند. ما اعلامیه‌ها و اخبار را از طریق این شبکه گسترده پخش می‌کردیم. سازماندهی هم به شکلی بود که اگر یك نفر گرفتار ساواك می‌شد، بقیه اعضای گروه لو نمی‌رفتند.

> ما حتی به مجاهدینی که بعد از پیروزی انقلاب از زندان آزاد شدند، کمك مالی می‌کردیم که پراکنده نشوند و برای خودشان دسته و گروه جداگانه‌ای راه نیندازند که البته موفق نشدیم

> مردم و جوانان انقلابی و تحصیلکرده و روشنفکرها، ایشان را کاملا قبول داشتند. منظورم تنهایی میان روحانیون است که اکثرا وابسته به دستگاه آقای شریعتمداری بودند و با ایشان همراهی نمی‌کردند

اعلامیه‌ها را کجا چاپ می‌کردید؟

مرحوم آسیدجواد پیمان - که روزنامه مهد آزادی را که یك روزنامه رسمی دولتی بود در چاپخانه‌اش چاپ می‌کرد - اعلامیه‌های ما را هم چاپ می‌کرد و به قدری با درایت و هوشمندانه عمل می‌کرد که هرگز نتوانستند ردش را بگیرند. شبکه اسم و نام و نشان نداشت. خود ما خواسته بودیم که کاملا ناشناخته عمل کند و به همین دلیل هم توانست در فاصله سال ۴۲ تا ۵۷ فعالیت کند و کسی هم پیدایش نکند. شهید آیت‌ا... قاضی همیشه پای اعلامیه‌ها را شخصا امضا می‌کردند و هیچ‌یك از افراد این جمع‌ها، بدون مشورت با ایشان کاری را انجام نمی‌داد.

شهید قاضی از چه زمانی فعالیت‌های مبارزاتی خود را شروع کردند؟

از سال ۱۳۴۱ که ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی مطرح شد. ایشان در این قضیه، گروهی را ساماندهی کردند و به مخالفت با این لایحه پرداختند. البته شهید قاضی قبل از سال ۴۲ و از زمانی که در قم شاگرد امام بودند، مبارزات را شروع کرده بودند، منتهی بعد از موضع‌گیری صریح امام، ایشان هم در تبریز سخنرانی کردند و از ایشان به عنوان استاد اعظم خود نام بردند و در همان جا مرجعیت امام را اعلام کردند.

نکته جالب این است که قبل از دوم فروردین ۴۲ و حمله به مدرسه فیضیه، در منزل شهید قاضی اعلامیه‌ای با عنوان «آذربایجان به پا می‌خیزد» نوشته و توسط ما تکثیر و توزیع شد. همزمان با قم، در تبریز هم در این روز درگیری پیش آمد و دو نفر هم شهید شدند. شهید قاضی دنباله این حرکتی را که در تبریز به وقوع پیوسته بود، گرفتند و آن را سازمان‌یافته‌تر کردند. ایشان از وعاظ مطرح شهر تبریز از جمله حجج‌اسلام انزابی، اسنقی، اهری و دیگران دعوت کردند و آنها در منزل شهید قاضی هم‌پیمان شدند همراه با حضرت امام، نهضت ایشان را در آذربایجان پیگیری کنند. بنده در این جلسه حضور داشتم و مشاهده کردم که قرار شد این کار را در ماه محرم در همه منبرها شروع کنند.

رژیم شاه برای جلوگیری از مبارزات شهید آیت‌ا... قاضی، ایشان را به عراق تبعید کرد. چه زمینه‌هایی منجر به این تبعید شد؟

شهید قاضی پیش از این به نجف رفته و در آنجا تحصیل کرده بودند. واقعیت این است که سطح تحصیلات حوزوی در آن دوران در نجف و قم، با هم قابل مقایسه نبود. در نجف اساتید بزرگی چون مرحوم کاشف‌الغطاء تدریس می‌کردند که از نظر سیاسی تأثیر بسیار مهمی روی شهید قاضی داشتند، به گونه‌ای که ایشان وقتی به ایران برگشت، بنای مخالفت با رژیم شاهنشاهی را گذاشت و در این راستا کتاب «نمونه‌های اخلاقی در اسلام» ایشان را ترجمه کرد. این اولین کتابی بود که در این زمینه در سال ۴۱ یا ۴۲ به دست من رسید. مرحوم کاشف‌الغطاء در کنگره، «مؤتمر تقریب ادیان» در بیروت مقاله‌ای را ارائه و به استعمار و حکومت‌های دست‌نشانده ایران، عراق، عربستان و... سخت حمله کرده بود. طبیعی است که چاپ چنین مطلبی در جو خفقان سنگین رژیم شاه، برای شهید قاضی و افرادی چون من که با این کتاب مبارزات را شروع کردیم، تبعات سنگینی داشت. ما تا آن موقع تصور می‌کردیم رژیم شاهنشاهی و روحانیت مسیر واحدی را طی می‌کنند.

واکنش مردم تبریز بعد از تبعید مرحوم قاضی طباطبایی به عراق چه بود؟

با هماهنگی‌هایی که با دوستان در تبریز کرده بودیم، اعلامیه‌ها و پلاکاردهای زیادی تهیه شده و استقبال عظیم و عجیبی از شهید آیت‌ا... قاضی به عمل آمد. پس از این‌که به منزل ایشان رفتیم، هنوز ۲۴ ساعت هم نگذشته بود که مأموران ساواك شبانه به منزلشان یورش آوردند و ایشان را دستگیر کردند. آنها در طول روز جرأت این کار را نداشتند، چون مردم گروه گروه به دیدارشان می‌آمدند و خانه یك لحظه هم خالی نبود. حدود ساعت ۱۱ شب که جماعت رفتند و فقط اهل منزل در کنار شهید قاضی بودند من دیدم یك نفر از بالای اتاق آقا به داخل حیاط پرید و رفت و در را باز کرد و چند مأمور ساواك به داخل حیاط یورش آوردند. آقا لباس خانه به تن داشته و عبا و عمامه نداشتند. مأموران همه اعضای خانواده را کنار دیوار به صف کردند و اسلحه پشت گردن مردان خانواده گذاشتند و رعب و وحشت عجیبی را ایجاد کردند. زن‌ها و بچه‌ها به‌شدت ترسیده بودند، طوری که یکی از فرزندان شهید قاضی در اثر این حادثه دچار ضعف اعصاب شدیدی شد و یکی از خواهرهای من که حدود ۱۸ سال داشت در اثر ترس از این ماجرا فوت کرد. سلیمی رئیس ساواك تبریز، شخصا برای دستگیری شهید قاضی آمده بود و ساواك با سرعت و سبعیت بی‌سابقه‌ای ایشان را بازداشت کرد و بعد هم ایشان را به عراق تبعید کردند.

پس از تبعید ایشان، مبارزات به چه شکل ادامه پیدا کرد؟

ایشان پیش از این‌که به عراق تبعید شوند، هیاتی را تشکیل داده بودند که بعدازظهر روزهای جمعه در منزل یکی از اعضا برگزار می‌شد و آقای انزابی در آن سخنرانی می‌کردند. خوشبختانه جلسات این هیات که محل مناسبی برای گردهمایی مبارزان و تبادل اطلاعات بود تا پیروزی انقلاب در سال ۵۷ به شکلی مستمر و منظم برگزار شد. گاهی عوامل نفوذی ساواك هم در این جلسات شرکت می‌کردند. ولی تحت‌تأثیر مسائلی که آنجا مطرح می‌شد، به جای دادن گزارش جلسات، گزارش‌های ساواك را به ما می‌دادند! شهید قاضی در ایران نبودند، ولی تحت مدیریت ایشان، مبارزان تبریز انسجام خود را حفظ کرده بودند، به طوری که پس از رفتن شهید قاضی در سال ۴۲ به زندان، اعضای این هیات اعلامیه‌ای را خطاب به شاه با عنوان «آجان افتخاری نفت» نوشتند و پخش کردند. وقتی منصور نخست‌وزیر شد، همه تصور کردند دولت آشتی ملی بر سر کار آمده، اما ما در تبریز اعلامیه‌ای را با این عنوان که: «خر همان خر است» پخش کردیم.

نگاه شهید قاضی به فعالیت‌ها و حرکت‌های سایر گروه‌ها چه بود و آیا حرکت‌های مسلحانه علیه رژیم شاه را قبول داشتند؟

ایشان معتقد بودند تمام گروه‌ها اعم از چپی‌ها و مارکسیست‌ها و مجاهدین خلق ساخته و پرداخته استعمار هستند. همیشه می‌گفتند: ما یك ملت هستیم و یك دین واحد داریم و همگی باید یك مسیر را طی کنیم و گروه گروه شدن، حاصلی جز درگیری‌های درون‌گروهی و تفرقه ندارد. معتقد بودند اینها همه کار استعمار است که می‌خواهد ما را به خود مشغول کند و آنها در این میان، به غارت خود ادامه بدهند. البته ایشان تا جایی که افراد و گروه‌ها با رژیم شاه مبارزه می‌کردند، از هیچ کمکی دریغ نمی‌کرد. ایشان همواره تلاش می‌کردند گروه‌ها و دسته‌ها برای خودشان علم خاصی را بالا نبرند و با رهبران همه گروه‌ها صحبت می‌کردند. ما حتی به مجاهدینی که بعد از پیروزی انقلاب از زندان آزاد شدند، کمك مالی می‌کردیم که پراکنده نشوند و برای خودشان دسته و گروه جداگانه‌ای راه نیندازند که البته موفق نشدیم.

ترورها و عملیات مسلحانه بعد از سال ۴۸ شروع شد که گروه‌های سیاسی به این نتیجه رسیدند حرف زدن با رژیم شاه فایده ندارد و او زبانی جز زبان گلوله را بلد نیست. با ترور منصور، مبارزات شکل دیگری به خود گرفتند. همه به این نتیجه رسیده بودند که چاره‌ای جز براندازی رژیم باقی نمانده است. روحانیون هم در سخنرانی‌های خود در توجیه عملیات نظامی علیه رژیم شاه صحبت می‌کردند. همه به این نتیجه رسیده بودند که باید رژیم را زیر ضربات پی‌درپی و گیج‌کننده گرفت. شهید قاضی حرکت‌های نظامی را قبول داشتند. ساواك پس از دستگیری افراد، سعی می‌کرد همه آنها را کمونیست قلمداد کند. در این میان نقش علما و روحانیت مبارز این بود که تبلیغات رژیم را با حضور مؤثر خود خنثی کنند که علمای مبارز آذربایجان در این زمینه نقش بسیار مؤثری داشتند. در آن زمان بیشترین عملیات مسلحانه در تهران انجام می‌شد، اما عوامل آنها اغلب بچه‌های تبریز و آذربایجان بودند، از جمله محمد حنیف‌نژاد، علی باکری، سعید محسن، سیدجلیل سیداحمدیان که هواپیمایی را از دبی به بغداد برد. از آنجا که حرکت‌های مسلحانه در تبریز به اندازه تهران تأثیرگذار نبود، آنها این عملیات را در تهران انجام می‌دادند. اعتقاد شهید قاضی در قبال فعالیت این گروه‌ها این بود که «بحث بین ما و شما یك بحث علمی، فرهنگی و عقیدتی است که باید در شرایط مناسب و مقتضی صورت بگیرد. فعلا هدف همه ما براندازی رژیم شاهنشاهی است». شهید قاضی معتقد بودند نباید در صف مبارزین علیه شاه شکاف ایجاد کرد، اما متوجه تمام حرکات و موضعگیری‌های آنها بودند. محمد حنیف‌نژاد همیشه با شهید قاضی، افکار و اهداف مجاهدین اولیه را در میان می‌گذاشت. بعدها بود که متأسفانه در حرکت آنها انحراف به وجود آمد که خودش بحث مفصلی است.

تیراندازی آزاد!

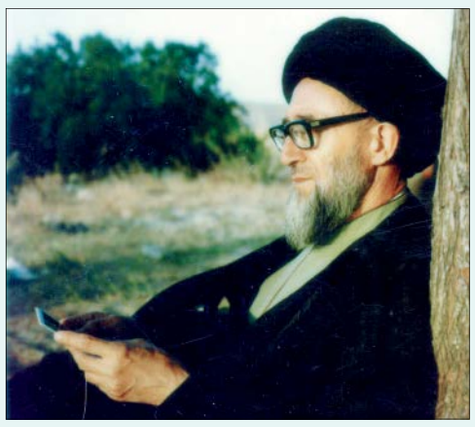

همان‌طور که اشاره کردم، اولین کاری که شهید قاضی انجام دادند، این بود که به ما مأموریت دادند هر کسی که خواست از پادگان‌ها سلاح غارت کند، او را با تیر بزنیم! ما هم سرهنگ صدرایی را - که رئیس راهنمایی و رانندگی تبریز بود و در جریان انقلاب با مردم همراهی کرده بود و با آنها درگیر نشده بود- آوردیم و او را به شهربانی بردیم و جای رئیس شهربانی نشاندیم. از نظامی‌های نیروی هوایی هم که با مردم درگیر نشده بودند، خواستیم بیایند و کمك‌مان کنند و به این ترتیب از پادگان‌های اصلی شهر حفاظت کردیم. به این ترتیب شهید قاضی مهم‌ترین نقش را در برقراری آرامش و امنیت در تبریز ایفا کردند و با آن‌که ما هیچ امکاناتی در اختیار نداشتیم، در آن دوره پرآشوب حتی یك دزدی هم در تبریز اتفاق نیفتاد. سرگرد شیروانی، معاون اداره آگاهی بود و در جریان انقلاب خیلی به ما کمك کرد. شهید قاضی به ایشان دستور دادند زودتر اداره آگاهی را راه بیندازند. بعد کمیته‌ها را راه انداختیم و انصافا برای حمایت از جان و مال مردم، همه از جان مایه گذاشتند. تبریز پایگاه نظامی بود و تمام ترس ما از این بود که در آنجا یك هواپیما بنشیند و کسی هم خبردار نشود. رفتیم ورودی باند فرودگاه کنار دریاچه ارومیه را شن‌ریزی کردیم. از این کارهای عجیب و غریب زیاد می‌کردیم.